

شعر

لبخندی نثار کن در دامنه‌های شیوشگان!



گروه فرهنگ و هنر

اعتراف کرده است. آقابعباسی از جمله هنرمندانی است که بدون اغراق در تهران او را بیش از کرمان می‌شناسند؛ اما او ماندن در کرمان و پیگیری فعالیت‌های هنری و فرهنگی‌اش را به رفتن به پایتخت ترجیح می‌دهد. این اشاره را نوشتم که بگویم دل‌بستگی او به زادگاهش کرمان، مثال زنی است.

این هنرمند در ایمیلی که برای استقامت ارسال کرده می‌نویسد: «هر وقت از کنار کوه‌های شیوشگان رد می‌شوم، دلم از تخریب طبیعت زیبای این ناحیه به درد می‌آید... سال‌ها پیش برای این منطقه چیزی نوشته‌ام که حالا برای شما می‌فرستم.

دکتر یداله آقابعباسی نویسنده، شاعر، مترجم، بازیگر و کارگردان تئاتر با ارسال یکی از سروده‌هایش با عنوان «بر دامنه‌های شیوشگان» نسبت به ساخت وسازهایی که در سال‌های اخیر در این منطقه جریان دارد

بر دامنه شیوشگان

به همین کوه‌ها خواهم پیوست
به همین بیک‌ها، خرگوش‌ها، مرغان خوشخوان
این‌جا دامنه شیوشگان است
گاهی که آسمان دریغ نکند
دامنه پر از گل و ریحان است
گل‌های ریز زرد
گلبرگ‌های بنفش.
این‌جا پر از هواست،
پر از صدای شکفتن،
پر از نوازش و خواهش
پر از شکستن آسمان و مردن مردان
لبالب از شکر یاد و زهر خاطر‌هاست.
گذرگاه فرشته‌هاست آب است شیوشگان
از بالای بلند معبد
تا کوه بریده در دامنه‌های تندرستان
تا جوی چیت‌گری
تا صحرای زیبای زریسف
صاحب اسبان زرد
بر این سنگ‌ها پروانه‌ها می‌چرخند
کیوتران برمی‌گردند به بوی آتش بر باهما
و آب
به مقیاس اشک و شیر می‌ریزد از صخره‌ها.
در سنگ‌ها و باد
انجیرهای وحشی به سماجت می‌بالند
جا پای پروانه‌هاست
رد رویه‌ها و خرگوش‌هاست
بزرگ‌هاست بر دامنه شیوشگان.
من از همه این‌ها گذشته‌ام
در لایبای سنگ‌ها
بر فراز دره عقاب‌ها
به همه این غارها سرک کشیده‌ام
از دهانه تا سنگ ریز آنها
همراه همه افسانه‌ها از جاده‌های خیالی
تا زنده‌رود رسیده‌ام با عصای چوپانان.
بر دامنه شیوشگان
شیوشگم
با پیرمردی کز کرده با چپش
تن به تن سرما داده
لب فرو بسته
اشک خشکیده در چشم‌های بی‌رمقش
صبح
بر دهانه غار
پیوسته به صخره‌های یخ بسته.
بر دامنه شیوشگان
بارها با پسر همسایه همراه شدم
که با موتور از غاری می‌گذشت
و صدای ایست را نشنید
و در غلتید در خون.
نفرین بر غار ماند که بارها دست به دست شد،
میان گوسفندها و سربازان.
بر دامنه شیوشگان
بارها خود را به گذرگاهی سنگی آزمون
به لبخندی تلخ
و بر جایگاه نقش برجسته‌های نقش نیست استادم
با دیوارهای خط خطی سفید دوغاب زده‌اش
طاقی شکفت
یادگار تندیس‌های نکتده باستانی
بر سینه صخره‌های سنگی.
بر دامنه‌های شیوشگان
بیکر غول است، جلوه ابوالهول
صورت مهر است و پیکر ناهید
هر بار که از آن گذشتم
به حیرت از درون دل غول
به آسمان آبی خیره بستم
و راز گنبد سنگی را
دانسته ندانسته
بر صورت قبرهای درهم شکسته گریستم.
تو را نیز در دامنه شیوشگان
به خاک سپردم در حوالی گنبد
پس بر شانه‌های فروافتاده کوه‌ها
رقصیدم
فریاد زدم
و گریستم.
جهان من همین میهن کوهستانی است
از کوه‌های فروتن دارنده‌اند اسب زرد
تا قلعه‌ها و
لوت‌ها و
رودهای دور.
آه، ساکن معبد آب
دختر همه رویاهایم
بر گورم از چشم‌های فانوسی بفرورز
از قبای ارفعوانت زنبقی بگذار
وز گل سرخ لبانت
لبخندی نثار کن
در دامنه‌های شیوشگان!

واکنش هاشمی نژاد به اظهار نظر یک پیشکسوت فرش استان؛

دانشگاه نقشه‌های قدیمی فرش را نجات داد



گروه فرهنگ و هنر - آذرماه اسفند، در جریان برگزاری کمیته‌ی فرش دستباف استان کرمان، عطاالله شفیعی‌پور از فعالان پیشکسوت فرش استان نسبت به نقشه‌های قدیمی فرش که برای مرمت در اختیار دانشگاه شهید باهنر قرار گرفته ابراز نگرانی و انتقاد کرد و متن کامل صحبت‌های او در پایگاه خبری «فردای کرمان» منتشر شد. حالا علیرضا هاشمی‌نژاد، هنرمند، پژوهشگر و مدرس دانشگاه با ارسال یادداشتی به پایگاه خبری فردای کرمان، نسبت به این اظهارات واکنش نشان داده است که در ادامه می‌خوانید.

تصور کردیم بعد اصلی احیای فرش ارزش اقتصادی آن است. در صورتی که ابعاد واقعی حیات فرش چنان‌که آقای شفیعی‌پور تصور می‌کند در کلیت سه ضلع مواد اولیه، طراح و یافتند نیست، بلکه فرش را باید از ابعاد جامعه شناختی، زیبایی شناختی، فن‌شناسی و اقتصادی شناخت - که البته اعم از ابعاد مورد نظر آقای شفیعی‌پور است - و بر اساس آن شناخت، آسیب‌شناسی کرد که در توان سازمان‌های اقتصادی نیست. اما یک نکته را در مورد نقش دانشگاه در ارتباط با فرش باید بیان کنم و آن کوتاهی دانشگاه در شکل‌گیری درست رشته‌ی فرش است. این رشته که متأسفانه با وضعیتی نامطلوب چند سال در راور فعال بود، هیچ نقشی در احیای فرش نخواهد داشت بلکه مضر هم هست، و واقعا باید هرچه سریع‌تر در خصوص محتوا و ساختار آن تجدید نظر کنند. این رشته در کرمان بالقوه قابلیت آن را دارد که به عنوان تنها رشته‌ی پذیرای دانشجوی خارجی مطرح شود، اما در حال حاضر در شان دانشکده هنر نیست. مشکل عمده‌ی فرش احیای هویت فرش و ابعاد آن در فرهنگ و جامعه‌ی کرمان است که در این فرصت امکان پرداختن به آن نیست.

کوتاهی دانشگاه در شکل‌گیری رشته فرش

اما این فرصتی است که چند نکته را در مورد فرش کرمان طرح کنم. مشکلات فرش کرمان و ایران از اواخر دوره‌ی قاجار شروع شده و مورد توجه هم بوده است. در سال ۱۳۰۴ قمری (۱۲۶۵ شمسی)، حسن خداداد از وین در نامه‌ای به امین‌السلطان در مورد موانع تجارت فرش و کم رونقی فرش ایران می‌نویسد که این موانع به شکل‌های مختلف در این ۱۳۰ سال مطرح شده است و ظاهراً نتیجه ندهاده است که آقای شفیعی‌پور در همین جلسه درباری دانشگاه فرش، سخن می‌گوید. حسن خداداد در همان نامه از مرغوبیت پارچه‌های کرمان و خراسان و رقابت آن‌ها با پارچه‌های اروپایی می‌گوید؛ اما ما هم پارچه را نابود کردیم و هم فرش را! چون در همه‌ی این سال‌ها

ما کمک می‌کردند باعث شگفتی شد. زیرا آن‌ها نیز فرش را بخشی از هویت خود می‌دانستند. تقریباً سه واپس نقشه در بدترین وضعیت از سازمان به دانشگاه منتقل شد. دانشگاه محلی برای نقشه‌ها در نظر گرفت و گروهی هم در دانشکده نقشه‌ها را تمیز کرده و برای مرمت به کارگاه می‌فرستادند. در اواخر سال ۹۵ من بیمار شدم و تا شهریور ۹۶ دانشگاه ترفتم. در این مدت نقشه‌ها به محل دیگری منتقل شده بود. بعد از برگشت من، روند مرمت ادامه یافت، البته هرچند کند شده، اما هنوز هم ادامه دارد. توضیح این‌که، مرمت کاری است زمان‌بر، تخصصی و با هزینه‌ی بالا؛ اما دانشگاه هرگز این طرح را متوقف نکرده است. کسی هم مانع دیدن نقشه‌ها نیست، ایشان هرگز چنین تقاضایی نکرده‌اند که مخالفت شود. زیرا مسئولیت کارگاه مرمت با بنده است. در مورد تحویل نقشه‌ها هم قرار می‌شود که نقشه‌ها به اتحادیه تعاونی‌های شهری تحویل شود. ایشان که بی‌تردید عمری است در کار فرش هستند؛ چرا پیش از آن دل‌سوز نقشه‌ها نبودند که این همه سند مهم فرهنگی به آن حال در نیاید؟ این نقشه‌ها سال‌ها در انبارهای نامناسب جمع شده بودند و ایشان یا مطلع نبوده و یا اطلاع داشته

نگاهی به مجموعه شعر «آشد ملاقات» سروده‌ی مجید رفعتی

ملاقات با هیتلر درونم



است که چند ویژگی منحصر بفرد را، هیزمان دارد. اشاره به تاریخ، فرهنگ، اعتقادات و آشوب‌های دنیای کنونی. در میان شعرهای عاشقانه‌ی این کتاب «آتش بس» ناگهان ذهن را به آتش می‌کشد و عقل را تیرباران می‌کند؛ «صلح دستش را برده، بوی خون بند نمی‌آید/ خمپاره‌ها خودکار شلیک می‌کنند/ و ما در آتش‌بس می‌سوزیم/ مرده ریگ نیاکان خنجر خونی‌اش/ که دست به دست می‌شود/ سینه به سینه/ می‌کشیم و تشییع می‌کنیم/ می‌کشیم و انکار می‌کنیم/ دست‌های‌مان شلیک می‌کنند/ بی آن که تفنگی داشته باشند/ به مردمانی که دشمنی می‌کنند/ بی آن که دشمن باشند/ انگار/ در آغاز کلمه بود/ و هنوز همچنان کلمه است/ که از دهانش خون می‌چکد/ باز هم گذشته از معنای عمیق و پخته، بهره‌گیری از هنرهای کلامی مختلف و همچنین بینامتنیت، از کارگاه ذهن شاعر گنجینه‌ای بیرون آورده است. شعرهای «آشد ملاقات» شعرهایی کوتاه و گاه نیمه بلند هستند. گاهی عاشقانه، گاهی اجتماعی و جهان شمول. شعرهایی که نمی‌دانم چرا من را به یاد دیالوگ فیلم جاودانی «هامون» می‌اندازد، آن‌جا که

گروه فرهنگ و هنر - «آشد ملاقات» نام تازه‌ترین مجموعه‌ی شعر مجید رفعتی شاعر گرانمایه‌ی سیرجانی است که پاییز اسفند توسط نشر چشمه در ۸۷ صفحه چاپ و روانه‌ی بازار شده است. به همین بهانه محمد مفتاحی در بخش «کتاب» سایت الف یادداشتی منتشر کرد که در «استقامت» باز نشر می‌شود.

مفتاحی در یادداشتی با عنوان «ملاقات با هیتلر درونم» نوشت: «مهم‌ترین ویژگی شعرهای «مجید رفعتی» آشنی دادن اندیشه‌های مهم جهانی با مقوله‌های مربوط به عشق فردی است. او از شعارزدگی و گفتن کلیشه‌های روشنفکرانه دوری داشتند که دارد؛ اما این گفته بدان معنا نیست، که مسائل اجتماعی پیرامون خود را نادیده بگیرد. او درست خلاف این مسیر را برگزیده است. عاشقانه‌های او بسیار نامحسوس با مسائل اجتماعی و انسانی گره می‌خورند و احساس خوشایند تجربه‌های ناب عاشقانه را در کنار تفریح از جنگ و خشونت و گرفتاری‌های حقیقی؛ اما ویرانگر آدمی پیش چشم و ذهن مخاطب می‌آورند. تلاش او آن‌گونه که از شعرهایش برمی‌آید، دوری از شعار و قربانت با شعور است. شاعری صمیمی که قصد توقف ندارد، پوست می‌اندازد و پیش می‌رود».

مفتاحی در ادامه می‌افزاید: «مجید رفعتی شاعر اهل سیرجان و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد کرمان در رشته‌ی معماری است و دکترای رشته‌ی فلسفه و هنر خود را از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران گرفته است. از او مجموعه شعرهای «همه چیز عادی‌ست» و «دوتل دو صندلی خالی» به چاپ رسیده‌اند. او خود را ساکن مثلث فلسفه، شعر و معماری می‌داند. غنای فضاهای شاعرانه‌ی او از این اندیشه سرچشمه می‌گیرند که بین شعر و فلسفه مرز قاطعی وجود ندارد و شعر صرفاً امری عاطفی نیست بلکه به شناخت عقلانی هم مرتبط است و می‌تواند حتی اندیشه‌ی تحلیلی را

خبر

با رای اعضای شورای شهر کرمان؛ تاریخ تولد خواجه روز فرهنگی کرمان شد



گروه جامعه - سرانجام و پس از شش ماه بحث و بررسی، روز فرهنگی کرمان در تقویم ملی معلوم شد.

به گزارش خبرنگار استقامت، رئیس شورای شهر کرمان شامگاه یکشنبه، سیام دی‌ماه، در سخن علنی در این‌باره گفت: «برای تعیین روز فرهنگی کرمان، چند ماه کار و جلسات متعددی برگزار شد. از صاحب‌نظران و استادان دانشگاه نظرخواهی شد و در شبکه‌های اجتماعی و نشریات نیز اظهارنظراتی مطرح و همه جمع‌بندی شد».

محمد فرشاد با بیان این‌که چون حتما پیشنهادی می‌دهیم باید پیوست فرهنگی داشته باشد تا در شورای فرهنگ عمومی کشور مصوب شود، افزود: «تظریه‌ی غالب در این‌باره چنین بود که اولاً یک هفته‌ی فرهنگی داشته باشیم» وی ادامه داد: «همچنین بر مبنای نظر اکثریت، روز فرهنگی کرمان را روز ۱۷ دی‌ماه که روز تولد خواجه شاعر پرآوازه‌ی کرمان است انتخاب کردیم». فرشاد اظهار کرد: «هفته‌ی فرهنگی کرمان از پانزدهم دی‌ماه شروع می‌شود و در این مدت، علاوه بر تولد خواجه، تاریخ کنگزنی دانشگاه شهید باهنر به دست زنده‌یاد مرحوم افضل‌پور، سالروز ثبت قبه‌سبز که به تعبیری قدیمی‌ترین دانشگاه جنوب‌شرق بوده و سالروز رحلت آیت‌الله هاشمی‌فسنجانی را هم داریم».

وی با اشاره به این‌که پیشنهاد فوق به تصویب کمیسیون‌های فرهنگی و اجتماعی شورا رسیده است، آن را در معرض رای اعضای حاضر در جلسه گذاشت که به اتفاق آرا تصویب شد. محمدعلی منترقی در این جلسه غایب بود.

به گزارش فردای کرمان، انتخاب روز فرهنگی کرمان که نخستین فراخوان آن در مردادماه اسفند ارائه شده طی چند ماه گذشته، به محلی برای گفت‌وگوی گروه‌های مختلف تبدیل شده بود و مناسبت‌های مختلفی پیشنهاد شد که پیشینه‌ی مربوط به آن را با لمس واژه «روز فرهنگی کرمان» می‌توانید در پایگاه خبری «فردای کرمان» مطالعه بفرمایید.

نقد و نظر

دشواری‌ها و الزامات روز فرهنگی کرمان



محمد لطیف کار

انتخاب روز تولد خواجهی کرمانی به عنوان روز فرهنگی کرمان، از همان اول هم قابل پیش‌بینی بود. وقتی به مجموع به گزیندهای دیگر نگاه می‌کنم، به این انتخاب شورای شهر ایراد جدی ندارم؛ اما این انتخاب بی‌دشواری هم نیست. اول این‌که خواجه در زمان حیاتش و به‌خصوص در دوره‌ی بالندگی فرهنگی‌اش در کرمان زندگی نمی‌کرده و ظاهراً با کرمان خیلی راحت نبوده است.

دوم این‌که مقبره و یادبود او اینک یکی از مکان‌های گردشگری شیراز است و مشتاقان زیارت او باید به این شهر سفر بکنند. در نتیجه کرمان از مزیت خواجه به‌ویژه در بعد گردشگری و تاسیس یک نهاد فرهنگی که محل تجمع اهالی شعر و ادب باشد، تا کنون بی‌تصیب مانده است. سوم این‌که از این پس، هر سال زعمای کرمان با بودجه و یا بی‌بودجه‌ی دولتی علی‌القاعده برای ادای احترام به خواجه بزرگوار باید به شیراز یک کوچ دسته‌جمعی داشته باشند. نمی‌دانم می‌توان یا ادای احترام به مجسمه‌ی خواجه در کرمان، به یک راه حل جایگزین رسید یا نه؟ در این مورد جای نامل بسیار است.

در سه دهه‌ی گذشته اگرچه با برگزاری همایش‌ها و انتشار آثار و زین خواجهی کرمانی، قدم‌های خوبی در کرمان برداشته شده است، اما این شخصیت فرهنگی، هنوز از داشتن یک مکان و جایگاه معین و نمادین بی‌تصیب است، و این با روح برگزاری یک روز فرهنگی بنام خواجه در کرمان منافات دارد.

از قدیم گفته‌اند حرمت امامزاده را متولی آن نکه می‌دارد؛ در کرمان به‌جز یک میدان که فاقد روح تمرکز و دسترسی به سرمایه‌ی فکری و معنوی خواجه‌وست، جایی برای ملاقات با دنیای واقعی خواجهی کرمانی سراغ ندارم و طبعاً علاقه‌مندان به این نماد فرهنگی کرمان از این بابت دست‌شان خالی است. تصور می‌کنم شورای شهر حالا که گام اول را برداشته؛ باید گام دوم را هم بردارد. کرمان به یک فضا و پدمان ویژه‌ی خواجه، متناسب با شخصیت و جایگاه او نیاز دارد.